



فرهنگ یاری در کشتکاری (۲)

۲ - «یاریگریهای سنتی» در داشت

گرچه کارهای مربوط به «داشت» و نگهداری از کشت، کمتر از دو مرحله «کاشت» و «برداشت» نیاز به همیاری دارد. با اینهمه در برخی از مراحل و در برخی از کشتهای «داشتیاری» (۱) نیز با همیاری دیگران سامان می‌پذیرد. مانند برخی از همیاریها در زمینه آبیاری که پیش از این یاد شد. و حفاظت از «کشتخان» و یا وجین کردن برخی از محصولات.

استخدام دشتیان

در گذشته از آنجا که هر خانوار و یا «بنه» کشاورزی، نمی‌توانست مقداری از نیروی خود را صرف نگهداری و پاسبانی مزارع خود کند، در نتیجه در اغلب روستاهای ایران برای این کار به

یک یا چند نفر دشتیان نیازمند، که از سوی ارباب و کشاورزان به کار خوانده می‌شدند،^۱ سهم دشتیان و یا دشتیانها بیشتر در سرخرمن و پیش از تقسیم محصول بین ارباب و رعیت از کل محصول داده می‌شد.^۲ و در برخی موارد تنها از سهم کشاورز.

پس از اصلاحات ارضی این کار مستقلاً از جانب کشاورزان انجام می‌شود.

نمونه‌ها:

«در «رامشین» «سبزوار»، رامشینیها برای مواظبت مزرعه‌هایشان از اوایل بهار که کشتشان سبزی می‌شود، یکی را «دشتیان» قرار می‌دهند، که همه روزه در حوالی آبادی و در مزرعه‌ها با چوبدستیش به گشت و گذار و مراقبت بگذرانند، تا مبادا چهاربمایان به مزرعه‌هایشان بروند، و کشتهایشان را تپاه کنند. و یا سنگچینه‌های حوالی مزارع را بریزند. پس از درو شدن مزرعه‌ها نیز

«دشتیان» از خرمنها مراقبت می‌کند. رامشینیها در آزاء کار چند ماهه «دشتیان» دو خروار گندم به او می‌دهند. این گندم از خرمنها و از همه صاحبان مزارع جمع می‌شود. از هر کس به فراخور بزرگی یا کوچکی مزرعه‌هایش»^۱

در سالهای نزدیک به ۱۳۳۴، روستاهای «سگزآباد» و «ابراهیم‌آباد» بلوک زهرای قزوین، هر کدام به ترتیب ۴ و ۵ «دشتیان» داشته‌اند، که هریک از آنها سالیانه چهار خروار سیصد کیلوئی از سهم مشترک مالک و رعیت مزد می‌برده‌اند.^۲

استخدام «تفنگچی»

از آنجا که «خرس و گراز دهات پای «ساوالان» را همیشه زیر پا دارند، و از تدابیری که برای دفع این اشرار و غارتگران مزرعه‌ها اندیشیده‌اند، یکی هم اینست که، یک یا دو نفر تفنگچی را به مزدوری می‌گیرند، تا بتوانند از پس

همیاری در شب پائی

کشاورزان دامنه‌های شمالی البرز، زیاده بر زحمات و کارهای کشاورزی، بایستی شبها را نیز به خاطر راندن خوکهای وحشی از مزارع برنج، ارزن و سایر غلات، به شکل پیگیری در کشت زارها شب‌پائی کنند.^۷

این کار در برخی جایها به صورت فردی و در مناطقی به شیوه همیاری انجام می‌شده است.

«در سالهای قبل از اصلاحات ارضی کار «شبپائی» و نگهبانی مبداء آب به وسیله خود روستائیان انجام می‌گرفت و احتیاجی به استخدام «شب‌بیا» و نگهبان برای محافظت آب نبوده و هریک شب، یک یا چند نفر از روستائیان محافظت از تمام مزارع ده را به عهده داشتند، و شب دیگر این وظیفه به عهده دیگری یا دیگران واگذار می‌گردید.»^۸

وجین کردن

«وجین کردن» و «تنک کردن» برخی از

کشتها نیز به همیاری نیازمند است.

مثلا چون کشت پنبه دیرتر از کشتهایی مانند تریاک و غیره، نیاز به وجین و تنک کردن پیدا می‌کند، و چون در این هنگام دیگر از بارانهای بهاری چندان نشانی نیست، لذا اگر پس از آبیاری و به محض «گو آمدن» زمین (رسیدن نم زمین به اندازه‌ای که برای وجین کردن مناسب است)، آنرا وجین نکنند، نم زمین برچیده شده، کار وجین دشواری گردد.

به همین جهت، در روستاهای خمین که در گذشته «کولوزه کاری» - Guluzhkâri^۹ (پنبه کاری) رواج داشت. همیاری و قرض و وام نیرو (آدم به آدم) در «نیچین» - Nichin^{۱۰} (وجین) پنبه به وفور دیده می‌شد.

«گل آلا - Galâlâ» در «سراب هتام»

در سراب هتام» الشتر و دیگر روستاهای خرم‌آباد، برای وجین کشتهای بهاره و بوستانکاری کشاورزان به یاری هم می‌شتابند، که به این کار گروهی در این زمینه «گل آلا» گویند.

«گل» به معنای گروه کمکی^۱ و «آلا» به معنای وجین است.

وجین تریاک در گلپایگان



سارها هر از چند گاهی پس از کشتن تعدادی ملخ خود را به آب نهر یا تالاب می‌زنند، و منقارهایشان را که از شیر ملخها به هم چسبیده، می‌شویند، و راه دهان و نفس را می‌کشایند.

زارعان ایرانی به تجربه با این راز شگفت طبیعت آشنا شده، و دشمنی سار را با ملخ دریافته، و به خوی و عادت این پرنده مفید به آب تنی و خودشوئی پی برده‌اند.

هرگاه که ملخ به گندمزارهایشان حمله می‌کند، نهر و گودالی در کنار کشتگاهها می‌کنند، آن را با آب چشمه‌ها پر می‌کنند، و این پرندهگان کوچک را به این تالابها راهنمایی می‌کنند. سارها با مشاهده آب به کشتزارها می‌آیند، و به جان ملخهای گندمزار می‌افتند و همه آنها را می‌کشند، و زارعان را از شر این آفت و بلا رها می‌سازند.^{۱۱}

برای نمونه: وقتی ملخ به گندمزارهای دهات و آبادیهای پای کوه سبلان در آذربایجان می‌زند، روستائیان به مدد پرنده‌ای که «مرادقوشی» (مرغ مراد) می‌نامند، با آن به مبارزه برمی‌خیزند. «وقتی ملخ به یک آبادی هجوم می‌آورد، دهاتیها با آب و دانه به سراغ مرادقوشی می‌روند. و دعا و وردی هم دارند که می‌خوانند و بعد در

سابق بر این که کشت خشخاش آزاد بود، در شهر و روستاهای گلپایگان، تنک کردن و چیدن علفهای هرز با کار گروهی و همیاری کشاورزان انجام می‌شد. این کشت همچنین به همیاری بیشتری در هنگام تیغ زدن نیاز داشت. تک به «تریاک زنی و تریاک گیری» در صفحه‌های آینده.

مبارزه با ملخ

گرچه مبارزه با ملخ چنان دشوار است، که امروزه به وسیله بنگاهها و سازمانهای دولتی و گاه بین‌المللی امکان‌پذیر است، اما روستائیان ما با اتکاء به کار گروهی و تجربیات چند هزار ساله، و به عبارت دیگر با شیوه‌های فرهنگی خود، به این مبارزه بزرگ برمی‌خیزند.

«ملخ از حشرات گندم خوار است و از آفات گندمزارها. هنگامی که به کشتگاه‌های گندم بزند، خوشه‌های گندم را نابود می‌کند، ولی در طبیعت دشمنانی برای ملخ آفریده شده، که سار یکی از این دشمنان است. سارها به شوق آب به گندمزارهایی که برکه یا تالابی در جوار آن باشد، به طور گروهی گرد می‌آیند. و به قتل عام ملخ‌های کشتزار می‌پردازند، و همه آنها معوم می‌کنند.

حالی که آب و دانه روی زمین می‌پاشند، به طرف آبادی خودشان راه می‌افتند. با این شرط که هیچ وقت نباید پشت سر را نگاه کنند، والا «مرادقوشی» قهر می‌کند و برمی‌گردد.

— «مرادقوشی»، پرنده‌هایی هستند، که به طور دسته‌جمعی زندگی می‌کنند. زمستان را در مغانات هستند و تابستان را در بیلاقات. همیشه یک دسته کوچک را راهنمای دسته‌های بزرگ است. دسته‌ها تنها به هر طرف که پرواز کند، بقیه را هم به دنبال خود می‌کشند. ... «مرادقوشی» ملخ‌خوار است و از این جهت عزیزش می‌دارند.

عده‌ای هم پیش از رسیدن پرنده‌ها، بیرون ده خندق بزرگی درست می‌کنند، و آب می‌بنند. پرنده‌ها تا سر می‌رسند، حمله می‌کنند و ملخ‌ها را تندتند از وسط دو نصفه می‌کنند و می‌ریزند روی زمین. و هر چند دقیقه یکبار خود را در آب خندق می‌شویند. ...»^{۱۲}

و اما روش دیگر از همین منطقه. «برای دفع ملخ خندق‌های بزرگی می‌کنند، و به آنها آب می‌بنند، و دهاتیها دسته‌جمعی ملخ‌ها را کیش می‌کنند، و ملخ‌ها می‌پرند و می‌پرند و می‌ریزند توی آب و آنوقت خندقها را پر می‌کنند و ملخ‌های همیشه گرسنه را زیر خاک می‌پوشانند.»^{۱۳}

روش مبارزه در مناطق کم‌آب‌تر کمی فرق می‌کرد.

در «حسین آباد نمی» در دو فرسنگی جنوب شرقی کرمان و بر سر راه کرمان به ماهان،

در گذشته رسم چنین بود، وقتی ملخ به مزارع می‌ریخت، اهالی در کنار کشتزارها و نزدیک تل‌های ریگی، در جنوب ده، خندقی به طول مزارع و به عرض ۷۵ تا ۱۰۰ سانتیمتر می‌کنند، و همگان از کوچک و بزرگ و زن و مرد با طبل و چوب و های و هوی ملخ‌ها را به سوی خندق می‌رانند، تا ملخ‌ها در خندق بریزند، و سپس روی آنها خاک می‌ریختند، و ملخ‌ها را زنده به گور می‌کردند.

البته این کار بیشتر برای نابودی پوره ملخ‌ها سودبخش است.

این روش از «همت‌آباد» شهر کهنه نیشابور نیز گزارش شده است.

«... برای مبارزه با ملخ به دو طریق عمل می‌شود، یکی اینکه وقتی که ملخ‌های مصری (ملخ‌های مهاجر) به مزارع هجوم می‌آورند، در سر راه آنها گودالهایی عریض حفر نموده، تا نوزادان بی‌بال ملخ در آن گودالها بیفتند، و روی آنها را خاک بریزند.

روش دیگر که برای مبارزه با ملخ وجود دارد این است که آب «سار» را یکی از اهالی از محل امامزاده‌ای به نام «باباتوکل» که واقع در بخش سر ولایت نیشابور است، با کوزه‌های می‌آورد، و این آب به آب‌بابا نیز معروف است. معتقدند پس از اینکه آب به ده آورده شود، سارها هم که دشمن ملخ‌ها هستند، به دنبال آن آب می‌آیند و ملخ‌ها را از بین می‌برند.»^{۱۴}

در جاهائی از ایران که کمتر در مسیر هجوم

ملخ برده‌اند، مانند روستاهای اراک و خمین و گلپایگان، کشاورزان در این زمینه تجربیات کمتری دارند. با این وجود همین روش‌های ساده با همیاری تمام‌عیار همه اهالی، از کوچک و بزرگ و زن و مرد و کشاورز و غیرکشاورز، و یا به اصطلاح محلی «دواری—Devâri» (دهواری) انجام می‌گرفته است.

در این روستاها در هنگام حمله ملخ همه جمعیت ده به سرعت جمع می‌شدند، و هر یک وسیله‌ای که بتوان از آن سرو و صدائی بیرون آورد، مانند زنگ گاو و گوسفند، ظروف مختلف مسی، طبل و غیره برداشته، در یک ردیف و از سمتی از مزارع «اوزار—Ôzâr» (آبی زار) ده شروع کرده، ملخ‌ها را با سرو صدا از ده «می‌تاراندند» (فراری می‌دادند).

۳ — «یاریگریهای سنتی» در برداشت

مرحله «برداشت» محصول نیز همچون دو مرحله پیشین با «همیاری» آمیخته است. این همیاری‌ها به ویژه در امر درو گندم، که محصول اساسی کشاورزی در بسیاری از مناطق ایران بشمار می‌آید، خود را نشان می‌دهد.

درو گندم:

در روستای «پاز» از دهستان «نیادکان» مشهد، معمول است که در درو به هم یآوری می‌کنند، و هر یابانزده بیست نفر به کمک هم در یک روز معین به درو کردن مزرعه‌ای می‌روند. در این صورت، همان روز ناهار را هم مهمان صاحب مزرعه می‌شوند، که پخت و پز بالنسبه مفصلی راه می‌اندازد.

منظره درو در «پاز» بسی پرحرکت و با هیجان است. حرارت روز تابستان و نور خورشید و خوشه‌های زرد گندمی که درو می‌شود، و سرو صدائی که حرکات داس‌های دروگران به وجود می‌آورد، و نیز گفت و شنودهای روستایانه آنان که همیشه پرطنین است، اینها همه بر هیجان درو می‌افزاید.

هنوز ساعتی به غروب باقی مانده است، که شروع می‌کنند، به جمع‌آوری دسته‌هائی که درو کرده‌اند. دسته‌ها را با قلابهای چوبی که آنها را «کالک—Kâlak» می‌نامند بر روی ریسمانی جمع می‌کنند، که باید هر هفت هشت دسته را با



آن ریسمان پیچچند، و پشته ای بسازند و به خرمنگاه برسانند»^{۱۵}

در روستای «رامشین» از دهستان «براکوه» شهرستان سبزوار نیز «با شروع شدن درو شور و حالی در ده براه می افتد. زنان و نوجوانانی که در درو دست دارند، با آمد و رفت و کار در مزرعه ها حرکت و حرارت تازه‌ئی به ده می بخشند. معمولاً هر سه چهار زن و مرد و جوان که با هم خویشاوندی دارند، به یاری هم مزرعه هایشان را درو می کنند»^{۱۶}

این دو نمونه همیاری در امر درو را که از استان خراسان یاد شد، در روستاهای سایر شهرها و استانهای ایران، مانند روستاهای شهرهای مرکزی، گرگان و مازندران، کردستان و لرستان و اصفهان می توان مشاهده کرد.

در روستای «فتی»^{۱۷} کنگاور از استان باختران در فصل درو «برخی از روستائیان که دست تنها هستند معمولاً از دیگران عقب می مانند، در چنین شرایطی روستائسانی که کارشان زودتر تمام شده است، به کمک چنین کشاورزانی رفته، دسته جمعی محصول آنها را درو می کنند»

در پایان کار که آخرین دسته گندم را می چینند، خوشحال و خندان به عنوان سلامتی، آنرا به پشت سر پرتاب کرده و یک صدا می خوانند.

«کارمرد و کارگرزنده،

کارمرد و کارگرزنده»

به این رسم «گله درو» گویند.

«در کردستان به این کاره ره‌وز» Haravaz «می گویند... صاحب زمین وظیفه دارد، که در این مدت وسایل رفاه آنها (یاری دهندگان) را از نظر غذا و نوشیدنی فراهم کند»^{۱۸}

برای نمونه در ده «بیروان سفلی» از توابع شهرستان سردشت، هنگام درو کردن اهالی به نوبت دسته جمعی درو کردن مزارع همدیگر شرکت کرده، و در هر مزرعه که کار بکنند، صاحب کارنهار آنها را فراهم می کند.

این همکاری دسته جمعی را در اصطلاح محلی «هرؤز» Haravaz «گویند»^{۱۹}

همیاری در درو گندم، گاه از مرز همیاری کشاورزان یک روستا گذشته، و دروگران از روستاهای همسایه به یاری هم می شتابند.

«در روستاهای لرستان رسم است، که در موقع



بود به صورت «کابیر» (یاری گروهی) و یا «روجاری» Rujâri «و «فرضی» (همیاری) باشد. صاحبان نیشکر می کوشیدند، تا زمانی که نیشکر درو نشده است، و در زمین است یخ زده نشود، چرا که یخ زدگی شیرینی اصلی آن را از بین می برد.

«برابری»

در همین جا بد نیست، نگارنده به معرفی رسم ناشناخته‌ای که در گذشته، در برخی از روستاهای خمین، اراک و الیگودرز ملایر وجود داشته بپردازد. این رسم از سونئی سبب گسترش روابط و همیاری بین روستائیان یک ناحیه که گاه فاصله روستاهای آنها به چند فرسنگ نیز می رسید، می شد و از سوی دیگر بین کشاورزان یک روستا حالتی سبقت جوئی و رقابتی شدید به وجود می آورد.

در برخی از روستاهای مناطق بالا، این باور شدیداً وجود داشت، که نفر آخر شدن در درو، البته در محدوده یک روستا-شوم و بدشگون بوده، و سبب زیان شدید و مرگ و میر در خانواده کسی که «بُرّه او شکسته است» خواهد شد.

به همین دلیل، در فصل درو، برای اینکه «بُر» به کسی نیشکند» (در درو نفر آخرین نشود)، هرکس تا جاییکه در توان داشت، می کوشید، از

درو برداشت محصول، دهقانان حتی از یک ده به ده دیگر می روند و به روستائیان آن ده در برداشت محصول کمک می کنند»^{۲۰}

در روستاهای خرم آباد، مانند «سراب هنام» الشتر و روستای «دانگی» بخش «زاغه» به گروههای کمکی در درو «گل درو» گویند.

در روستای «چشمه آسیا» از شهرستان مسجد سلیمان، هنگام درو همه با هم تشریک مساعی کامل دارند، چه بسا خویشان سببی و یا نسبی آنها که ساکن دهات دیگرند، به امداد آنها می آیند، و البته این همکاری متقابل است.

اگر شخصی که به کمکش آمده‌اند، از نظر مالی توانائی داشته باشد، غذای آنها را تأمین می کند، و گرنه برای کمکها، هر دو سه روز از ده خودشان نان و قند و چای و چند تائی تخم مرغ می آورند، و به هر حال تحمیلی بر خانواده‌ای که احتیاج به کمک داشت روا نمی دارند»^{۲۱}

«همیاری» در «لله اشکنی» -

Lale eskeni «در روستاهای بابلسر»

در روستاهای بابلسر به نیشکر «لله» و به درو نیشکر «لله اشکنی» می گویند.

در گذشته در روستاهای بابلسر مانند «پهنه میر» و «نازه آباد» و «باقرتنگه» کشاورزان در درو نیشکر به یکدیگر کمک می کردند. «یاریگری ممکن

«برابری»، زمان رقابت را محدود کنند برای مثال در روستاهای «ساکسی» و «شمس آباد» کزاز ازاک، با نظارت کدخدا و اعضای انجمن ده و ریش سفیدان، قرار می گذاشتند، که هرکس اجازه داشته باشد در حدود قسمت کشتایش را با خیال راحت درو کند، پس از انجام این کار، با قرار قبلی، یک روز صبح کشاورزان و کمک های آنها در محلی نزدیک «کشتخان» گرد آمده، اجازه شروع «برابری» از طرف کدخدا و یا معتمدان محلی صادر می گردید.

هر کشاورز با افرادی که از جایهای دور و نزدیک به یاری او آمده بودند، در حالیکه می دویدند، به طرف محل درو رفته، و کار را با شدت هرچه بیشتر شروع می کردند.

رسم برابری هم اکنون نیز در «شمس آباد» اجرا می گردد.

در این جا لازم است به چند نکته درباره این رسم اشاره کنم. شروع «برابری» از پیش مشخص می شده، و کسی حق نداشته پیش از آن، به درو «گندم آبی» دست بزند.

«برابری» شامل کشت جو و دیمزارها نمی شده است.

یک روز «همیاری» در «برابری» برابر دو روز کار عادی به حساب می آمده است.

تنها نوشته ای که نگارنده درباره «برابری» دیده، مطلبی است در پایان نامه ای به نام «منوگرافی ده فرقس»^{۲۲}، ولی نویسنده حرفی درباره وجود رقابت بین کشاورزان این ده و یا درباره باور به «برشکستن» (شکستن بره کسی) ننوشته اند.

در ضمن در این روستا به «برابری» «برابری» می گویند. اما عین مطلب.

«برای درو کردن گندم آبی... از دهات دیگر کمک می گیرند، مثلاً یک کشاورز که با یک نفر دیگر و یک «جفت گاو» زمین را می کارد و در واقع دو نفر بیشتر نیستند، از دهات دیگر تعداد زیادی نفرات از آشنایان برای خود کمک می آورند، و در مدت کمتر از دو شبانه روز تمام این نوع گندم (گندم «آبی زار») در برابر گندم «دیم» را درو کرده و به خرمجا حمل می کنند.

اینها (کشاورزان این روستا) نیز به نوبه خود برای کمک به دهات دیگر دعوت می شوند.

این نوع درو کردن دسته جمعی را مردم «برابری» می گویند.



«چال کمره» می آمدند.

بدین ترتیب، کار «درو» که به خودی خود در حالت عادی نیز کار آسانی نبود، به مسابقه ای جدی، پر شور و پرهیجان تبدیل می شد.

گاه با درو شدن گندمهای یک کشاورز، او و یاورانش به یاری دسته های دیگری که خویش و یا دوست و همسایه بودند، می رفتند.

در لحظه های آخر کار به جایی می رسید که تنها می خواستند، گندم چیده شود، حتی به این قیمت که محصول بر روی زمین ریخته شود.

حالت های فوق هنگامی رخ می داد، که به دلایل گوناگون به اصطلاح محلی «دوس و دشمنی» و دودستگی برده حاکم می شد. اما همیشه کار چنین سخت بالا نمی گرفت. و روحیه همیاری و تعاون بر روحیه «سبقت جوئی» و «رقابت» غالب می گردید.

برای مثال در روستای «امامزاده بوجان» در بیشتر سالها قرار می گذاشتند، که هرکس در درو پیش افتاد، مقدار اندکی از گندم خود را درو ناشده بجای بگذارد. تا آخرین نفرات نیز خود را به این حد برسانند. آنگاه در یک موقع مشخص، همگی با هم شروع کرده و کار را همزمان به پایان می رسانند، تا با این شیوه «بر به کسی نشکند»، و کار با خیر و خوشی به پایان برسد.

گاه نیز می کوشیدند برای کم کردن فشار کار

روستاهای دور و نزدیک، از خویشان و آشنایان خود، برای درو به شیوه «برابری» یاری بخواهد.

از آنجا که هنگام درو در روستاهای مختلف، به خاطر ارتفاع و جنس زمین کمی پیش و پس می شد، و در ضمن این رسم در روستاهای یک منطقه به شکل پراکنده ای وجود داشت و بالاخره برخی از روستاها برای حل مسأله جویانه این مسئله چاره اندیشی شده بود. لذا این امکان وجود داشت، که روستائیان برای «برابری» به جایهای دیگر بروند.

گاه صاحبان درو، از دروگران کمکی می خواستند، که پراکنده و پنهانی و در شب به خانه صاحب درو بیایند. تا رقبا را غافلگیر کرده باشند. چرا که این ترس وجود داشت که آنها نیز بتوانند، نیروی بیشتری را بسیج کنند.

گاه برای پنهانکاری بیشتر، میهمانان را در اطراف ده و یا در باغها پذیرائی می کردند. تعداد دروگران کمکی گاه به بیش از پنجاه تن نیز می رسید.

در سال ۱۳۱۸، برای «برابری» در روستای امامزاده ورچه خمین، تنها از روستای «نازی» بیش از بیست نفر به کمک یکی از کشاورزان «ورچه» رفته بودند.

گاه از روستاهای «قلعه آشناخور» و خوارو نصرآباد، الیگودرز برای «برابری» به روستاهای

در «برابری» معمولاً هم روز و هم شب افراد کار می‌کنند و این کار را با شادی و خوشی انجام می‌دهند، به کارگران غذای خوب می‌خورانند و در عوض آنها هم با حداکثر توانایی خود در این مدت دو شبانه‌روز کار می‌کنند.

به این ترتیب یک کار مشکل و طاقت‌فرسا برای کشاورزان به صورت یک جشن درمی‌آید.^{۲۳}

«بربرداری» و «جاردرو» در روستاهای ملایر
به «برابری» در روستاهای ملایر «بربرداری»، و به دعوت از اقوام و آشنایان از ده و روستاهای پیرامون برای درو «جاردرو» گویند.

در روستاهائی نظیر «کرتیل‌آباد»، «نوجه‌غاز» [Tujeqāz]، «حسین‌آباد شالمو»، «کوسه‌خلیل»، «پیرنشان» و «جواکار» که گندم آبی زیاد داشتند، به روستاهای اطراف خیر می‌دادند که فلان روز «بر» داریم، هرکس از اقوام و آشنایان که می‌توانست، از روستاهای دور و نزدیک به یاری می‌آمدند.

«بر»های بزرگ را شب و خنکاً درو می‌کردند، «بر»های کوچک را از صبح در این روستاها هیچ‌کس حق نداشت بی‌خبر و جلوتر از دیگران به درو بپردازد. شروع کار قبلاً توسط کدخدا و «پاکار» آبادی به همه اعلام می‌شد.

نوع دیگری از این باور در روستای «دانگی» از بخش «زاغه» خرم‌آباد وجود دارد. بدین ترتیب که در «گل‌درو» Galderō، و در یک گروه کمکی هیچ‌کس حق ندارد، از دیگران سریع‌تر حرکت کند و جلوتر برود. معتقدند پیش افتادن در «گل‌درو» خوب نیست و شگون ندارد. لذا همه در یک ردیف کار می‌کنند و به پیش می‌روند. البته بیرون از گروه و بین گروه‌های هم نیرو سبقت جوئی وجود دارد.

«کوپا» Kupā «کردن گندم

در روستاهای گیلان و مازندران که در آنها گندم و جو کشت می‌شود، علاوه بر همیاری در درو، گزردآوری گندم‌های درو شده و «کوپاچینی» و گاه خرمنکوبی نیز با همیاری انجام می‌شود.

برای «کوپاچینی» بایستی دسته‌های گندم درو شده را به شکل خاصی در بالای «تلا» بچینند.

«تلا رکوبیا» از چند ستون‌چوبی درست شده

است، که بر روی آن با شاخ و برگ سقف زده‌اند.

گاه نیز همچون برخی از روستاهای «کلاردشت» برای این کار، از درختان میهن مزارع گندم استفاده می‌کنند.

«کوپا کردن دسته‌های درو شده دو سه علت دارد. اول اینکه گندم درو شده تا وقت خرمنکوبی از باد و باران محفوظ خواهد ماند. دیگر آن که چون «تلا رکوبیا» از سطح زمین بلندتر است، رطوبت زمین به «کوپا» نمی‌رسد. و خوشه‌ها خشک‌تر می‌شوند، و بعد هم البته آسانتر می‌توان خرمنکوبی کرد. یک فایده دیگر «تلا رکوبیا» این است، که پوزه خوکهای وحشی به «کوپا» نمی‌رسد، و زحمت «شب‌پائی» فراهم نمی‌شود.^{۲۴}

در روستای «سیامرگو» (سیاه‌مرزکوه) گرگان، سیامرگوئیا علاوه بر درو، در کوپاچینی و خرمنکوبی نیز یکدیگر را یاری می‌کنند. «یکی دو نفر که کاردان‌ترند، به بالای «تلا» می‌روند، و می‌شوند «کوپاچین» و یکی دو نفر دیگر دسته‌ها را از پایین برایشان بالا می‌اندازند، و می‌شوند «دسته‌انداز» و اینجوری کار را پیش می‌برند، و «کوپاچینی» را به سرانجام می‌رسانند.

هر دهقان سیامرگوئی، در هر یک از چند قطعه مزرعه‌اش، حداقل یک «تلا» کوچک یا بزرگ دارد. روزی که می‌خواهد، بزرگترین «تلا» خود را «کوپاچینی» کند، پخت و پزی راه می‌اندازد و عده‌ای از خویشان و دوستانش نیز می‌آیند، و با آنها که در دروگری کمک کرده‌اند.^{۲۵} به دور هم جمع می‌شوند، تا ضمن «کوپاچینی» آن «تلا» جشن کوچکی هم ترتیب داده باشند.

در دهکده «سما» از دهستان «بتجک رستاق» که در ۴۹ کیلومتری جنوب نوشهر قرار دارد نیز کار درو و کوپاچینی با همیاری سامان می‌گیرد.

«در کار درو، مردان و زنان و جوانان و هم حتی کودکان هشتاد ساله دست دارند. هر چند خانواده به یاری هم کشتهایشان را درو می‌کنند، ... هر دروگر، با همه سختی و زحمتی که در هوای گرم تابستان تحمل می‌کند، در آن اجتماع دروگران که همه در کارند، شاد و سرزنده است. در فصل تابستان، روزهای درو، روزهای کار و همبستگی و حرکت و حرارت است.^{۲۶}»

«در سما، منظره «کوپاچینی» که در آن هر چهار پنج نفر با هم و به کمک هم و برای هم کوپا می‌چینند، بسی زیبا است، حرکات آنهایی



که دسته‌ها را به «کویاچین» پرتاب می‌کنند، و آنها که می‌گیرند و می‌چینند...»^{۲۷}

«کویا» چیدن، هم مهارت و هم دقت زیاد می‌خواهد. زیرا، دسته‌ها باید به طرزی روی «کویاچین» چیده شود، که نه باران به خوشه‌ها نفوذ کند، نه باد دسته‌های گندم را براندازد. به این سبب، حداقل یکی از آن دو نفر که «کویا» را بالای «کویاچین» می‌چینند، باید در این کار تجربه کافی داشته باشد. او باید دسته‌ها را با نظم و ترتیب در چهار دور «کویاچین» کنار هم به ردیف بچیند، طوری که خوشه‌های هر دسته درون «کویا» و ساقه‌ها بیرون بمانند، تا گنجشکان و پرندگان دیگر بعدها نتوانند، خوشه‌ها را نوک بزنند و دانه جمع کنند.

به تدریج که دسته‌ها روی هم چیده می‌شود، «کویا» مانند کلبه‌های گالی‌پوش گیلانیان شکل می‌گیرد، بعد هم مقداری کاه یا شاخه و برگ درخت را روی «کویا» می‌ریزند، تا گندم از باران بیشتر محفوظ بماند. یک چوب سرکج را هم که به عصا شباهت دارد... از بالا به «کویا» فرو می‌کنند، تا «کویا» در برابر باد بهتر بایستد.^{۲۸}

«گل پمه»

علاوه بر وجین کردن پنبه، که از آن پیش از این یاد شد، پنبه‌چینی نیز در برخی مناطق با «همیاری» به انجام می‌رسد.

در لرستان «در موقع پنبه‌چینی، با درخواست

صاحب کشت و یا با اراده خود اهالی، که مرکب از عده‌ای زن و مرد می‌شوند، (از کودک شش ساله گرفته تا پیرزن و پیرمرد نودساله) به یاری برمی‌خیزند، و در مدتی بسیار کوتاه چندین هکتار پنبه را می‌چینند، و به کمک هم انبار می‌کنند. به این گروه‌های متحد و متشکل کار در اصطلاح محلی «گل - Gall» می‌گویند. و به این گروه خاص «گل پمه».

نهار این گروه‌ها در موقع کار به عهده صاحب کشت است، و در روزهای کار به بهترین وجهی از آنان پذیرائی می‌شود.^{۲۹}

«تریاک زنی» و «تریاک گیری»

از آنجا که، به محض رسیدن (به تیغ آمدن) گرزهای تریاک، اگر آنرا تیغ نمی‌زدند. محصول کاهش چشم‌گیری پیدا می‌کرد. حتی اگر این دیرکرد به مدت یک روز بود.

لذا در گذشته، و در مناطقی که تریاک کاری رواج داشت، همچون روستاهای خمین و گلپایگان و الیگودرز، و خرم‌آباد، کار تیغ زدن و تریاک گیری جز با همیاری نمی‌توانست به انجام برسد.

برای «تیغ زنی» هر جریب «تریاک کاری» به حدود ۸ تا ۱۰ تن کمی نیاز بود. و به همین تعداد نیز برای «تریاک گیری»^{۳۰} به تیغ آمدن منزرعه خشخاش، از روی نشانه‌هایی به وسیله کشاورزان خبره تمیز داده می‌شد، مانند ایجاد رنگ قرمز موج داری در

برآمدگی پائین گرز، و حدی از نرمی و سفتی پوست تخمدان (گرز) و غیره.

«تیغ اول» می‌باید، در گرمای ظهر تا ساعت دو الی سه بعد از ظهر به پایان برسد.

برای اینکه شیره گرزهای تیغ زده، به دست و پا و لباس‌های تیغ‌زنندگان پاک نشود. کشاورزان باید طوری حرکت کنند، که لازم نباشد، پس از تیغ زدن منزرعه، از لابلای بوته‌های تیغ‌زده، بگذرند. به همین دلیل می‌باید، تا آخر کار «پساپسی» حرکت کرده، و به جای پیش روی به عقب گام بردارند.

برخلاف «تیغ زدن» خشخاش، تریاک گیری باید در هوای خنک انجام شود. به همین خاطر کشاورز صاحب زمین و کمکی‌هایش پیش از طلوع آفتاب و از همان وقتی که چشمه‌هایشان بتوانند، شیره بیرون تراویده از گرز را تشخیص دهد، کار را آغاز کرده، می‌کوشند تا ساعت هشت الی نه صبح کار را به پایان برسانند. این کاریک روز پس از «تیغ زدن» خشخاش انجام می‌شود. به همان جهتی که یاد شد سمت و سوی حرکت کشاورزان در «تریاک گیری» خلاف «تیغ زدن» آن است.

علاوه بر این دو کار، در بیشتر روستاهای مناطق یاد شده، کار «تریاک مالی» (ورز دادن شیره تریاک) نیز به صورت گروهی، و به شیوه همیاری انجام می‌شده است.

گل چینی زعفران



برداشت محصول زعفران نیز در استان خراسان، با همبازی و جشنهایی همراه است، چون محصول زعفران بسیار لطیف و آسیب‌پذیر است و باید به هنگام از ساقه جدا شده، و بی درنگ نسبت به خشک کردن قسمت‌های پرچم و مادگی گل اقدام شود.

«گل‌های زعفران در شب شکفته می‌شود، که در پیش از طلوع آفتاب، به صورت دسته‌جمعی مبادرت به چیدن گل‌ها می‌کنند. گل‌چینی عموماً به وسیله دختران و پسران و افراد خانواده و فامیل کشت کار زعفران صورت می‌گیرد. برای چیدن گل‌ها افراد مجرب از وسط شیارها عبور کرده، و با دقت گل‌های زیبای زعفران را می‌چینند، و در سبدهایی می‌ریزند. پس از چیدن گل‌ها، قسمت اصلی زعفران را که همان کلالة سه شاخه گل است با مهارت و دقت زیادی جدا می‌کنند. به طوری که قسمت‌های زردرنگ و پرچم‌های گل با آن جدا نژود.

مراسم گل‌چیدن و آماده کردن زعفران به صورت بسیار جالبی در روستاهای زعفران خیز آنجا انجام می‌گیرد. به طوری که گاهی همراه با ترانه خوانی و نغمه‌سرایی فردی و گروهی همراه با جشن و سرور انجام می‌شود.

پس از جدا کردن کلالة... آنرا در داخل اطاقی، روی پارچه تمیزی پهن نموده، و به اصطلاح زعفران را به حجله می‌برند، تا خشک شود.»^{۳۱}

«برای تهیه یک کیلوگرم زعفران خشک، در حدود ۴۰۰۰۰ گل باید چیده شود.»^{۳۲}

«در روستاهای اطراف بیرجند، کشاورزان در قالب نوعی همکاری از اتلاف و فساد محصول زعفران خود جلوگیری می‌کنند.»^{۳۳}

بسیاری مثال در روستای «گازار» بیرجند، چیدن گل زعفران، با یاری و همکاری چند خانواده کشاورز که زمینهایشان نزدیک به هم می‌باشد، انجام می‌شود.

از صبح خیلی زود، گروهی به چیدن گل‌ها پرداخته، پس از تمام شدن زمین یک نفر، به زمین دیگری می‌روند. پس از چیده شدن گل‌ها، آنها را به ده برده، پس از جدا کردن کلالة، گل‌ها را در کوزه‌ها می‌ریزند. تا لگدکوب شوند، و معتقدند، هرچه گل‌های زعفران بیشتر لگدکوب شوند، محصول زعفران آنها نیز بیشتر خواهد شد.

«در فنانات گل‌چینی از ۲۰ مهرماه به بعد صورت می‌گیرد. چیدن گل‌ها سه هفته ادامه پیدا

می‌کند، و صبح خیلی زود، و قبل از طلوع آفتاب انجام می‌شود.

گل‌چینی عموماً به وسیله دختران و پسران و اقوام و دوستان کشاورز صورت می‌گیرد.

برای درو یک هکتار به طور متوسط ۵ مرد و ۱۵ زن شرکت دارند. درو با دست و با دو انگشت سیاه و نشان صورت می‌گیرد.

در قدیم برای چیدن گل زعفران جشن‌های جالبی بپا می‌گردند، که آثارش هنوز در بعضی از روستاها منجمله قافن پابرجاست.

مزرعه صبح زود زیبایی دلپذیری دارد. گل‌ها همه شکوفان بوده، و رایحه‌شان بس دل‌انگیز است. برای چیدن گل زارعی از وسط شیارها عبور کرده، و گل‌های چیده شده را در سبد مخصوصی می‌ریزند، و سرمست از عطر مطبوع زعفران دسته‌جمعی آوازی می‌خوانند... پس از اتمام گل‌چینی، سبدها را فقط دختران جوانی که نامزد شده‌اند، حمل می‌کنند. شادی کنان به منازل روستائی خود می‌روند و گرد هم می‌نشینند، و چای و شیرینی عطرآگین و رنگ شده با زعفران می‌خورند، و در این حال پسران، از داستان‌های کهن گپ می‌زنند. و بدینگونه مراسم جمع‌آوری زعفران به پایان می‌رسد. زعفران را مدتی در اطاقی پهن می‌نمایند، و به اصطلاح آن را به حجله می‌برند.»^{۳۴}

باورقی:

(۱) - «داشتیاری» امروزه در گویش کمره‌ای (کمره: خمین و روستاهای پیرامون آن را گویند) به معنای نگهداری و مواظبت از چیزی و یا کسی است. اما چنین گمان می‌رود، که واژگانی چون «داشتیاری» و «آبیار» و «گاو‌یاری»... در گذشته به معنای انجام این گونه کارها، بر پایه یاری و کمک دیگران بوده است.

(۲) - درباره نحوه استخدام «دشتیان» در سال‌های (۱۳۱۴-۱۳۲۸) تک به منبع زیرین.

(۳) - «رسم کسر کردن مقداری از محصول (رسومات) برای تأمین مزد خدمت مامورین محلی به روزگاری برمی‌گردد، که مردم یک ناحیه در امور داخلی به راستی خودمختار بودند، و یک یا چند تن را از میان خود به حفظ و حراست و تأمین آب‌پاش و راحت خویش می‌گماشتند، تا در برابر بیگانه، نمایندگان قوم بشمار روند، و مسئول اداره کردن پاره‌ای از امور محلی باشند.»

(۴) - «ک.س. لستون، مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران، ۱۳۴۵. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ۵۸۸.»

(۱۴) - حسین همت‌آبادی. «مونوگرافی ده همت‌آباد شهر کهنه نیشابور. پایان‌نامه لیسانس، ۱۳۵۲. دانشکده علوم اجتماعی و تعاون. ص ۷۹.»

(۱۵) - هوشنگ پورکریم. «دهکده رامشین». هنر و مردم. ش ۹۰. ص ۶۰-۶۱.

(۱۶) - هوشنگ پورکریم. «بیازه زادگاه فردوسی». هنر و مردم. ش ۸۳. ص ۲۵-۲۶.

(۱۷) - ب. فروتن. نگاهی به روستای فش. تهران، ۱۳۵۸. انتشارات نگاه. ص ۳۰.

(۱۸) - علی اکبر نیک خلق. مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی روستائی ایران. تهران، ۱۳۵۸. پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران. ص ۵۷.

(۱۹) - مصطفی توحیدی سردشت. مونوگرافی ده بسوان مقلی، از توابع شهرستان سردشت. پایان‌نامه دوره لیسانس. تهران، ۱۳۵۱. دانشکده ادبیات و علوم اجتماعی. ص ۸۶.

(۲۰) - س. شادابی. «گل-تاسو». جستگ فلک الافلاک. ش ۱. فروردین ماه ۱۳۵۰. ص ۹۳.

(۲۱) - فریدون کوزنگ. «مورگرافی ده «جسنه‌نسا» از بهرسدان مسجد سلمان. پایان‌نامه دوره لیسانس. تهران، مردم. ش ۹۰. ص ۶۰.»

(۵) - نقل به معنی از (جلال‌آباد احمد. نات‌نشنهای لولک زهره. تهران، ۱۳۵۶، امیرکبیر. ص ۴۵).

(۶) - غلامحسین سعادی. حیابو یا مشکین شهر. تهران، ۱۳۵۴. امیرکبیر. ص ۵۰.

(۷) - وصف این شب‌پختی را در «کارشپه» ی نیمه ببینید.

(۸) - نصرت‌الله فلاحی. تغییرات کاشت، داشت و برداشت برنج قبل و بعد از اصلاحات ارضی. پایان‌نامه دوره لیسانس. تهران، ۱۳۵۰. مؤسسه آموزش و تحقیقات تعاونی دانشگاه تهران. ص ۵۸.

(۹) در گویش کمره‌ای به گیاه پنبه «گولوزه» Guluzha « و به میوه آن «غوز» Qozza « و به دانه آن «پنبه نخ» Panva-tox « و به پنبه جدا شده از پنبه دانه «لوكه» Luku « و به تخمدان خالی شده از پنبه «سوله» Sula « و ساقه خشک شده آن را «چوق» گولوزه Cuq-Guluzha « و برگ‌های خشک چسبیده به پنبه را «برگجه» Bargija « و به درآوردن پنبه از «سوله»، «گولوزه دراری» Guluzaderari « و به جداسازی پنبه از پنبه‌دانه، «جرجیج کردن» Jerjiq « و به ابزار آن «جرجیج» و به یکی دو کیلوپنبه زده شده که آنرا بر گرد چوبی می‌پیچند، «کلج‌پنبه» گویند.

(۱۰) - «گل» همچنین به معنای یار و پیش و کنار است. «من گل فلانی هستم» یعنی من کمک و کنار و یار فلانی هستم.

(۱۱) - علی بلوکاشی. «زراع، طبیعت و روابط تولیدی در کشاورزی ایران». مسائل کشاورزی ایران. ش ۲. زمستان ۱۳۵۹. ص ۷۱.

(۱۲) - غلامحسین سعادی. «حیابو یا مشکین شهر. تهران، ۱۳۵۴. امیرکبیر. ص ۴۹.»

(۱۳) - همان. ص ۱۱۳.

(۱۴) - حسین همت‌آبادی. «مونوگرافی ده همت‌آباد شهر کهنه نیشابور. پایان‌نامه لیسانس، ۱۳۵۲. دانشکده علوم اجتماعی و تعاون. ص ۷۹.»

(۱۵) - هوشنگ پورکریم. «دهکده رامشین». هنر و مردم. ش ۹۰. ص ۶۰-۶۱.

(۱۶) - هوشنگ پورکریم. «بیازه زادگاه فردوسی». هنر و مردم. ش ۸۳. ص ۲۵-۲۶.

(۱۷) - ب. فروتن. نگاهی به روستای فش. تهران، ۱۳۵۸. انتشارات نگاه. ص ۳۰.

(۱۸) - علی اکبر نیک خلق. مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی روستائی ایران. تهران، ۱۳۵۸. پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران. ص ۵۷.

(۱۹) - مصطفی توحیدی سردشت. مونوگرافی ده بسوان مقلی، از توابع شهرستان سردشت. پایان‌نامه دوره لیسانس. تهران، ۱۳۵۱. دانشکده ادبیات و علوم اجتماعی. ص ۸۶.

(۲۰) - س. شادابی. «گل-تاسو». جستگ فلک الافلاک. ش ۱. فروردین ماه ۱۳۵۰. ص ۹۳.

(۲۱) - فریدون کوزنگ. «مورگرافی ده «جسنه‌نسا» از بهرسدان مسجد سلمان. پایان‌نامه دوره لیسانس. تهران، مردم. ش ۹۰. ص ۶۰.»

فرهنگ یاری در کشتکاری

بقیه از صفحه ۳۱

۱۳۵۲. دانشکده علوم اجتماعی و تعاون. ص ۶۹ و ۷۰. نقل به معنی.
- (۲۲) - «فرفس» پیش از این جزو دهستان جاپلق الیگودرز بوده و در چهار فرسنگی شمال آن واقع شده. و در تقسیمات جدید جزو دهستان جاپلق غربی و شهرستان خمین منظور شده است.
- (۲۳) - سد بیات. مونوگرافی ده فرفس. پیمان نامه دوره نسیانس. تهران. ۱۳۵۱. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. ص ۶۱.
- (۲۴) و (۲۵) - هوشنگ پورکریم. «دهکده سیاه مرزکوه». هنر و مردم. ش ۸۰. ص ۳۴-۳۵.
- (۲۶) و (۲۷) - هوشنگ پورکریم. «دهکده سما». هنر و مردم. ش ۹۵. ص ۳۸.
- (۲۸) - همان صفحه.
- (۲۹) - س. شادبسی. «گل-ناسو». جنگ فک الافلاک. ش ۱. تهران. ۱۳۵۰. ص ۹۳.
- (۳۰) - در روستاهای خمین و گلپایگان و الیگودرز هر جریب معمولاً ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ متر مربع است. جریب به مقدار زمینی می گویند که به پنج من سنگ شده (۳۰ کیلوگرم) بذرنیاز داشته باشد.
- (۳۱) و (۳۲) - محمد حسن ابریشمی: «زعفران طلای سرخ حاشیه های کویر». زیتون. ش ۲۵. نشریه وزارت کشاورزی و عمران روستایی. تبرماه ۱۳۶۲. ص ۵۳ و ۵۵ و ۵۶.
- (۳۳) - صادق انصاری. «درباره تعاونیهای تولید کشاورزی». مسائل کشاورزی ایران.
- (۳۴) - عبدالله عبداللهی. «زعفران در ایران». تلاش. ش ۱۷. ۱۳۴۸. ص ۳۵.

مفهوم و اهمیت مشارکت مردم در بازسازی و

نوسازی

بقیه از صفحه ۱۳

متر آهن همان یک قران همان انگوئی است که همه دارائی یک زن بیوه بوده. آورده و داده. این اقتصاد را موقعی میشود رعایت کرد که ما بتوانیم خود مردم را در صحنه بیاوریم. خود مردم را حضورشان را تثبیت بکنیم. و با تثبیت حضور مردم، هم به مردم شخصیت بدهیم و هم به منطقه روحیه بدهیم و هم انشاء... زمینه ساز یک حرکت اساسی باشیم برای بازسازی، که امروز چشم همه دنیا و چشم نسل آینده به کاریست که ما در این زمینه ها انجام میدهم و فردا مورد خطاب و مورد سؤال و مورد مواخذه هستیم. چه در پیشگاه خداوند، و چه در پیشگاه مردم که با این صداقت و با این خلوص آن چه را که در طبق اخلاص داشتند در طبق اخلاص گذاشتند و مشغول هستند ما هم انشاء... باید که خداوند البته توفیقمان بدهد «وما توفیق الا با...». و اگر توفیق از خداوند نباشد مسلماً همه اینها انجام نمیشود و توفیق را هم موقعی خداوند حادث میکند که انشاء... خلوص در ما رشد بکند و کار را به خاطر آن انجام بدهیم و کاری که بخاطر خدا انجام بشود، مسلماً کمک و تأیید خداوند هم دنبالش هست، بی پروا برگرود. کما اینکه این چند سال جنگ هم و چند سال انقلاب هم و خود پیروزی انقلاب ما این را نشان داده که آن جایی که خلوص بوده آنجا این جنگجو نفوذ میکند، خلوص همه همینجور هست. همه سدها را خراب میکند. چه در وجود خود انسان و چه در جامعه و امیدواریم که انشاء... خداوند خلوص بدهد به همه ما و توفیق بدهد که در مسیر آن حرکت بکنیم و انشاء... بتوانیم بازسازی را هم مثل جنگ بعنوان یک امر مقدس و بعنوان یک الگو برای ملل مستضعف و کسانی که چشمشان به این انقلاب هست انشاء... بسازیم و بعد از جنگ سازندگی خود را با احیاء نفوس و سازندگی درونی انسانها انشاء... توأم بکنیم. از خداوند هم میخواهیم که انشاء... رزمندگان ما را در جبهه های جنگ انشاء... هر چه زودتر پیروز بگرداند. به ما هم توفیق شهادت در مسیر او را انشاء... ارزانی بفرماید والسلام علیکم ورحمه... وبرکاته.

مشکل دیگر وجود مقداری ناهماهنگی در رابطه با اداره کشاورزی استان می باشد که باعث شده در رابطه با علوفه، دیم و مرتع چندان همکاری با ما نشود. می گویند شما مسئول علوفه هستید اما ابزار کار در دست ما قرار نمی گیرد. بعنوان مثال وقتی که ما بذر در اختیار نداشته باشیم، چگونه می توانیم طرح علوفه ای را اجرا بکنیم. یا در رابطه ب دیم کاری در بعضی از مناطقی که ما برای اجرای طرح حفظ رطوبت و بهر زراعی سرمایه گذاری می کنیم، اداره کشاورزی بذر اصلاح شده را به موقع در آن منطقه توزیع نمی کند و به جای دیگری اختصاص می دهد که در آن موقع نیازه بذر ندارند و یا طرح در آن جا اجرا نشده است که این بنوبه خود برای ما مشکلات متعددی را ایجاد می کند.

باز از دیگر مشکلات، مسئله مالکیت زمین است. بخصوص در مناطق دیم خیز، همانطور که می دانید در آذربایجان شرقی مهاجرت شدت بیشتری دارد و باعث شده مقدار زیادی از زمین ها همچنان بدون کشت بمانند. کشاورزانی هم که در روستاها هستند با وجود اینکه علاقه دارند روی زمین ها کار کنند ولی متأسفانه به دلیل عدم وجود قانون، زمین ها همینطور باقی مانده و قابل استفاده نیستند. مشکل مهم تری که در طرح حفظ رطوبت با آن مواجه هستیم، مسئله یکپارچه نبودن زمین هائی است که در حد کوچکی هستند. این زمین ها طوری تقسیم بندی شده که تراکتور نمی تواند عملیات عمود بر شیب را انجام بدهد و اگر قانون و مقررات در رابطه با تعاونی ها، مالکیت زمین و مسئله مشاع حل بشود، با یکپارچه تر شدن این زمین ها می توان عملیات دیم کاری را بطور مکانیزه و بهتر انجام داد.

از دیگر مسائل، مشکلات اجتماعی و فرهنگی کشاورزان است که بعضی اوقات در مورد اجرای طرح ها تردید نشان می دهند که خوشبختانه با بودن برادران آموزش روستایی و کمیته کشاورزی بطور تدریجی این تردیدها از میان خواهد رفت و بیش از پیش با ما همکاری خواهند کرد. این ها در مجموع عمده مشکلاتی بود که ما برخورد داشتیم.

پاوری

۱ - منظور مساحتی است که برای تولید انواع محصولات سالانه و دائمی در سال ۱۳۶۰ زیر کشت رفته و یا در سال مزبور تحت آیش بوده است. (آمارگیری روستایی جهاد سازندگی - آبان ۶۰)